

دوران بی خبری یا غارت آثار فرهنگی ایرانیان.
رشید کیخسروی. ناشر: نویسنده. تهران. ۱۳۶۳.
۲۵۲ ص. ۴۲۰ ریال.

چندی پیش که دوستی مرا با رشید کیخسروی، نویسنده کتاب حاضر، آشنا کرد گفت که او اطلاعات فراوانی درباره گنجینه معروف زیویه سفز دارد و من که از دیرباز با این گنجینه به واسطه کتابهای باستانشناسان خارجی آشنا بودم و از ارزش و اهمیت آن کمابیش خبر داشتم، گوشه‌هایم تیز شد. می‌دانستم که بخشی کوچک از این گنجینه بسیار با اهمیت تاریخ کهن ایران، فعلاً در موزه ایران باستان است و قسمتهای مهم آن در موزه‌های دیگر جهان نظیر موزه متروپولیتن و فیلادلفیا و لوور و همچنین در بسیاری از مجموعه‌های خصوصی در ایران و خارج از ایران نگهداری می‌شود. اما از جزئیات گنجینه، بجز آنچه در کتابهای راهنمای این موزه‌ها معرفی شده بود، اطلاع چندانی نداشتم. بنا بر این، همین که کیخسروی را دیدم مانند تشنه‌ای که به آب زلال رسیده باشد پرسشهای بی‌دری من آغاز شد. به خصوص وقتی دانستم که او خود اهل همان ده زیویه است و از زمان کودکی، یعنی از همان زمان که حفاریات باستانشناسی در آن جا شروع شده، در آن جا بوده و خود شاهدهی است زنده و گویا از تاریخ گنجینه‌ای که به جرأت می‌توان گفت تاکنون يك گزارش مفصل از طریق مقامات رسمی باستانشناسی کشور در آن باره ندیده و نخوانده‌ام و شاید هرگز منتشر نشده است، و هر چه می‌دانم از ناحیه خارجیان است.

کیخسروی پیش از آنکه به پرسشهای من پاسخ دهد، خواست بداند که اطلاعات من در این مورد تا چه حد است. آنچه می‌دانستم گفتم و مخصوصاً اینکه این گنجینه، به تصادف، به وسیله پسر چوپانی کشف شده و سپس روستاییان پنهانی بر سر آن ریخته و همه اشیاء و آثار را بین خود تقسیم کرده‌اند، حتی نفیس‌ترین شیء گنجینه را - که يك طوق هلالی شکل گردن آویز است - تکه‌تکه کرده‌اند و هر تکه را یکی از روستاییان برده و بعدها با چه مشقاتی این قطعات یافت شده.....

کیخسروی در برابر این توضیحات عالمانه من سکوت کرد و من در چهره او لبخند تلخی دیدم که هم استهزاء آمیز بود و هم خشم آلود، و چون سبب آن را نفهمیدم به‌روی خود نیاوردم و ادامه دادم که سرانجام عده‌ای از ایشان گیر افتاده‌اند، اما پیش از آن بخش اعظم گنجینه توسط قاچاقچیان آثار باستانی از آنها



دکتر ایرج وامقی

باستان‌شناسی کشور را به‌عهده داشته، در کتابی که در سال ۱۹۶۲ (برابر ۱۳۴۱ ه.ش) نوشته (و در سال ۱۳۵۸ توسط بهروز حبیبی به فارسی ترجمه و در جزء انتشارات دانشگاه ملی ایران شماره ۳۳/۲ به چاپ رسیده است) بدون اینکه از تاریخ چگونگی کشف «تصادفی» این گنجینه چیزی بگوید، اشاره‌ای مختصر و گذرا بدان کرده که عیناً از صفحه ۱۰۴ ترجمه فارسی نقل می‌شود:

در زیویه برحسب تصادف و به دنبال پیدایش گنجینه‌ای که پیش از حمله دشمن پنهان شده بود کشف گردید... گنجینه زیویه ظاهراً مجموعه‌ای از اشیاء برون‌سروین و نامتناسبی است که توسط شاهزاده یا حاکم آن ناحیه جمع‌آوری شده.^۲

این تمام مطالبی است که آقای گذار، در این کتاب درباره زیویه آورده، و البته همانطور که گفته شد، تاریخ و چگونگی این کشف تصادفی را ذکر نکرده و از طرف دیگر به سهو یا به عمد اهمیت آن را هم متذکر نشده، سهل است، آن را بی اهمیت نیز جلوه داده.

اما او قبلاً کتاب دیگری نوشته به نام: *Le Trésor de Ziwiyé (Kurdistan), Haarlem, Service archeologique d'Iran, 1950*.^۲ این کتاب تاکنون به فارسی در نیامده ولی خلاصه‌ای از مطالب آن در کتاب حاضر آمده که ما نیز قسمتهایی از آن را نقل می‌کنیم:

چند سال قبل [یادآوری می‌کنم کتاب در ۱۹۵۰ برابر ۱۳۲۹ نوشته شده] گنجینه‌ای از اشیاء قیمتی... در زیویه... کشف شد... تشت برنزی که محتوی گنج بوده در بالای تپه و در مغرب خانه‌های مسکونی و نزدیک قلعه قرار داشته... شایع است این گنج عظیم و گرانبها در سال ۱۹۴۷ (برابر ۱۳۲۶) به طور تصادفی کشف گردید [جالب است که آندره گذار در این زمان مدیرکل باستان‌شناسی و همه‌کاره این سازمان بوده ولی می‌نویسد: شایع است] و توسط روستاییان بی‌رحمانه و وحشیانه قطعه‌قطعه و میان آنان تقسیم شده است. گنجینه شامل این اشیاء است... (ص ۴۱ کتاب حاضر).

و سپس اشیاء یافت شده را شرح می‌دهد، همراه با نظریاتی که به هر حال جای تأمل در آن هست ولی چون به بحث ما مربوط نیست از آن در می‌گذریم. تنها يك عبارت از آن را نقل می‌کنیم که به نقل هم می‌ارزد. مدیرکل باستان‌شناسی مملکت پس از شرح درباره تابوتی که اشیاء در درون آن بوده، می‌نویسد: «گویا قطعاتی از این تابوت در موزه ایران باستان نگهداری می‌شود». پس از گذار، ببینیم آقای دکتر گیرشمن، باستان‌شناس دیگر

خریداری و به‌خارج منتقل شده و تنها بخش کوچکی به‌موزه ایران باستان رسیده است، واقعاً افسوس.

چند لحظه‌ای فکر کردم و از خود پرسیدم که من خود در موزه ایران باستان، از آثار زیویه چه دیده‌ام؟ چیزی به‌خاطر من نرسید. من که دست کم سالی يك بار از این موزه دیدن کرده بودم، دیدم هیچ چیز نیست که از زیویه در آنجا دیده باشم و به‌خاطر من مانده باشد. باری. وقتی من سکوت کردم، کیخسروی به‌سخن آمد. حدسم درست بود. هم خشمگین بود و هم اطلاعات مرا به‌مسخره گرفت و گفت و گفت و گفت...

قبل از هر چیز از خوانندگانی که به آثار باستانی و تمدن و فرهنگ این سرزمین دلبستگی دارند و در این باره مطالعاتی نیز در حد يك متفطن علاقه‌مند، نظیر این بنده کرده‌اند بپرسم، که در پاسخی که من دادم چه چیز نادرستی دیده‌اند؟ شما چیز دیگری بجز آنچه من گفتم می‌دانید؟ من و شما که در هنگام حفاری حضور نداشته‌ایم، اطلاعات ما منحصر است به آنچه خارجیان در کتابهای باستان‌شناسی نوشته‌اند. بعضی از این کتابها توسط استادان باستان‌شناسی ایران به زبان فارسی ترجمه و منتشر شده است. اگر مطلب غیر از این بود که من گفتم محال بود که مثلاً مرحوم دکتر عیسی بهنام، مترجم کتابهای دکتر گیرشمن و واندنبرگ، در پاصفحه توضیحی ندهد و مقامات باستان‌شناسی کشور، مثل مرحوم مصطفوی که سالها مدیرکل باستان‌شناسی ایران بوده با خواندن این مطالب - آن هم به زبان فارسی - با چند سطر در يك روزنامه، اشتباه آنها را تصحیح نمایند و نگویند که مطلب آن طور نبوده و این طور بوده.

فعلاً اجازه بفرمایید قبل از هر چیز، منابع اطلاعاتی خود را درباره کشف این گنجینه معرفی کنم و گزارشهای باستان‌شناسی آنان را نقل نمایم.

گزارشهای باستان‌شناسان

نخست باید از گزارشهای آقای آندره گذار استفاده کرد. این باستان‌شناس و معمار فرانسوی که از سال ۱۳۰۶ تا سال ۱۳۳۹ (۱۹۲۷ تا ۱۹۵۰ م) در ایران بوده و مسؤولیت مستقیم اداره

رانسوی چه می گوید. گیرشمن از سال ۱۳۱۰ (برابر ۱۹۳۱ م) عنوان رئیس هیئت باستان شناسی فرانسه در ایران، به این کشور آمده (برطبق نوشته دکتر محمد معین، در مقدمه خود بر رجمه کتاب ایران از آغاز تا اسلام) و به حفاریهای باستان شناسی اشتغال داشته و در سال ۱۳۳۴ (برطبق نوشته مرحوم مصطفوی) رسماً مأمور مطالعه درباره آثار زیویه موجود در وزه ایران باستان شده است. گیرشمن در این باره می نویسد: گنجینه سقز، ما معتقدیم این داستان سکائیان، به وسیله کشف صادفی که اخیراً توسط روستائیان در نزدیک شهر سقز در جنوب ریاجه ارومیه به عمل آمده مجسم شده است حدس می زنیم که شاید این اشیاء متعلق به گنجی سلطنتی بوده... اما معلوم نیست که آن از قبری به دست آمده یا نهانگاهی. مجموعه مزبور به چهار دسته کاملاً مشخص تقسیم می شود» (ص ۹۴) و نیز: «مهمترین شئی که به طور معجزه آسایی همه قطعات آن محفوظ مانده سینه بند بسیار عریض زرینی است...» (ایران از آغاز تا اسلام. ترجمه دکتر محمد معین. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران، ۱۳۴۴، ص ۹۶).

در اینجا گیرشمن مستقیماً از زیویه نام نمی برد ولی در کتاب دیگر خود به نام هنر ایران در دوران ماد و هخامنشی (ترجمه دکتر عیسی بهنام. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران ۱۳۴۶. خود کتاب در ۱۹۶۸ برابر ۱۳۴۷ ه.ش نوشته شده است.) در باب آثار زیویه مطالب بسیار مفصل و جالبی دارد و البته این بار با نام زیویه. اجازه بفرمایید آنچه مورد نظر است عیناً از کتاب او نقل شود: «دورانی که تاریخ ایران، با تاریخ سکائی ها بسیار نزدیک می شود بیشتر در نتیجه پیدایش اتفاقی گنجینه زیویه در سال ۱۹۴۷، نزدیک شهر سقز... روشن گردیده است» (ص ۹۸). مترجم کتاب با امانت کامل کتاب را ترجمه کرده و هیچ گونه توضیحی که نشان دهد در مطلب ممکن است اشتباهی روی داده باشد نیاورده است. اجازه بفرمایید تا اینجا آنچه به دست آورده ایم جمع بندی کنیم: گنجینه زیویه، «مجموعه ای از اشیاء بی سروبن و نامتناسب»، در سال ۱۹۴۷ (برابر با ۱۳۲۶ ه.ش) در نتیجه تصادفی که هنوز نمی دانیم چگونه بوده، توسط روستائیان زیویه کشف و بی رحمانه و وحشیانه، قطعه قطعه و بین آنها تقسیم شده است.

«ایدیت پرادا» در کتاب خود به نام هنر ایران باستان با همکاری رابرت دایسون^۵ و کمکهای چارلز ویلکینسون (ترجمه یوسف مجیدزاده، از انتشارات دانشگاه تهران) درباره گنجینه زیویه و تاریخ و چگونگی کشف آن نوشته است:

در سال ۱۹۴۷، گنجینه ای از طلا، نقره و عاج به وسیله بچه چوپانی، در کنار کوهی بالای دهکده کوچک و دورافتاده زیویه پیدا شد... گویا گنجینه در زیر دیوارهای دژی

مدفون شده بود که بقایای آن را می توان در ترانسه های کنده شده در حفاریات تجارتنی در محل تمیز داد (ص ۲۷۰).

بر آنچه تاکنون به دست آورده ایم بیفزاییم که، کاشف اصلی پسر بچه چوپانی - ناچار از اهالی زیویه - بوده و روستائیان را او خبر کرده، یا به هر حال خبردار شده و گنجینه را بی رحمانه و وحشیانه قطعه قطعه و تقسیم کرده اند.

خانم پرادا، يك فصل کامل از کتاب خود را به شرح جزئیات آثار پیدا شده اختصاص داده و بررسی بسیار جالب و گیرایی از این آثار کرده، اما در حاشیه این توضیح را هم آورده است:

«نخستین گزارش درباره موضع نگاری عمومی محل کشف به وسیله گودار (A. Godard Ziwiyé, pp. 5-8) به عمل آمد».

بنابراین، مأخذ اصلی و اولیه اطلاعات او نیز، همان گذار است. اما يك نکته جالب توجه وجود دارد و آن این است که طبق نوشته پرادا در این محل حفاریات تجارتنی شده و ترانسه های آن موجود است. باید متذکر شویم که حفاریات تجارتنی، حفاریات قاچاق نیست و ما در این باره پس از این توضیح خواهیم داد.

باستان شناس دیگر به نام لوئی واندنبرگ، درباره چگونگی این کشف خبر دیگری می گوید. عین نوشته او را از کتاب او، تحت عنوان باستان شناسی ایران (به ترجمه دکتر عیسی بهنام، از انتشارات دانشگاه تهران، سال ۱۳۴۵) نقل می کنیم:

بدون شك، مهمترین کشفی که در ده سال اخیر در ایران شده اکتشافات مربوط به زیویه است. این تپه... در حدود ۴۲ کیلومتری شرق سقز قرار دارد. يك قسمت از این تپه در سال ۱۹۴۷ در نتیجه طوفانی فرو ریخت و آثار بنای کهنی را آشکار ساخت... دهقانان به آن گنجینه دست یافته و آن را قطعه قطعه نموده میان خود تقسیم کردند. دو سال بعد از این واقعه (یعنی در سال ۱۹۴۹ برابر ۱۳۲۸ ه.ش) آقای گذار، رئیس اداره کل باستان شناسی ایران از این موضوع اطلاع یافت و موفق شد قسمتی از این گنجینه را به دست آورد و موزه ایران باستان آن را خرید. معهذاً بعضی از آن اشیاء به خارج از ایران رفته داخل در مجموعه های اروپا و امریکا شده بود. (ص ۱۱۰)

با وجود اینکه گیرشمن این کتاب را قبل از چاپ خوانده و بر آن مقدمه نوشته، هیچ اشاره‌ای نکرده که آیا در این کشف تصادفی پسر بچه چوپان دخالت داشته یا طوفان یا هر دو.

به هر حال، مطلب تازه‌ای که در نوشته واندنبرگ دیده می‌شود، این است که گذار دو سال بعد از این جریان اطلاع پیدا کرده نه در همان سال کشف یعنی ۱۹۴۷، به عبارت دیگر، بالاترین مقام باستان‌شناسی ایران، تا سال ۱۹۴۹ (۱۳۲۸) از این موضوع مطلقاً بی‌اطلاع بوده ولی همو، در سال ۱۹۵۰، یعنی یک سال پس از اطلاع یافتن درباره گنجینه زیویه کتاب کاملی نوشته و اشیاء کشف شده را معرفی کرده است.

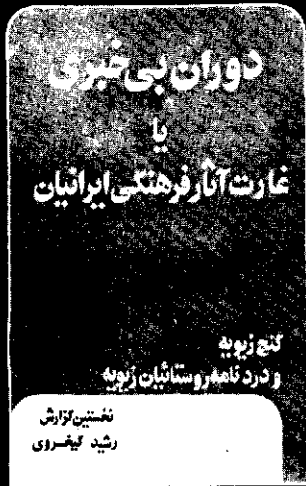
در این کتاب نیز، مترجم مطلقاً در پاصفحه‌ها چیزی اضافه نکرده و با سکوت خود، آنچه را واندنبرگ نوشته تأیید نموده است. گویا از نظر دکتر بهنام مطلب نادرستی در این کتاب وجود نداشته است.

ریچارد فرای دیرتر از همه رسیده و پیداست که او نیز اطلاعات خود را از گذار و گیرشمن گرفته است. او نیز روستاییان بینوای بی‌پناه را کاشف اصلی گنجینه معرفی می‌کند و می‌نویسد: «این چیزها گویا از گنجینه‌ای به دست آمده که مردم نزدیک روستای زیویه در کنار شهر سقز، پس از جنگ دوم جهانی یافته‌اند.» (میراث باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران. ۱۳۴۴. ص ۱۰۴).

در اینجا لازم است اضافه کنم که مرحوم سید محمد تقی مصطفوی - که در زمان گذار و پس از رفتن او، سالها عهده‌دار مشاغل مهم در باستان‌شناسی کشور بود و سرانجام به مدیریت کل باستان‌شناسی رسید - در کتابی تحت عنوان تلاش در راه خدمت به آثار ملی که در سال ۱۳۳۴ به چاپ رسانده و در آن هنگام رئیس اداره باستان‌شناسی بوده، چند جا به «آثار مکشوفه زیویه» اشاره دارد و در مورد چگونگی و تاریخ کشف مطلقاً ساکت است، اما محتوای عبارات و اینکه مرقوم داشته با زحمات و مشقات... بخشی از آثار را خریداری و به موزه وارد کرده، معلوم می‌دارد که از نظر او نیز دست کم، حفاری و کشف آثار به وسیله قاچاقچیان صورت گرفته نه اشخاص مسؤول (نگاه کنید به صفحات ۶۶ و حاشیه آن و ۷۲ و ۹۳ همان کتاب).

اسناد کیخسروی: داستان غارتگری

این بود مجموعه اطلاعات من که با آنچه کیخسروی آن روز به من گفت و در کتاب مورد بحث منتشر کرده زمین تا آسمان تفاوت دارد، و من پیش از آنکه به خود کتاب بپردازم و درباره آن صحبت کنم لازم می‌دانم برای نشان دادن اینکه آنچه من می‌دانستم و این آقایان خارجی نوشته‌اند و آقایان باستان‌شناسان ایرانی ترجمه و



تأیید کرده‌اند نادرست بوده، توجه شما را به اولین سند درج شد در این کتاب جلب کنم:

آقای ایوب ربنو

به طوری که ضمن نامه مورخ ۱۲/۸/۲۲۵ درخواست نموده‌اید، طبق ماده ۱۱ و ماده ۱۹ آئین نامه عتیقات به شما اجازه داده می‌شود که در زیویه از محاسن سقز با اطلاعات و نظارت فرهنگ شهرستان سقز رعایت مواد ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۶ قانون و مواد ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۱ آئین نامه عتیقات به انجام حفاری تجارتی مبادرت نموده و کلیه اشیائی که به دست می‌آید به ادار کل باستان‌شناسی ارائه دهید که بر طبق مقررات قانون آئین نامه عتیقات درباره آنها رفتار شود و مدت این اجازت از تاریخ صدور تا پایان سال ۱۳۲۵ می‌باشد.

وزیر فرهنگ

۱۷۷۵-۲۵/۸/۱۹ رونوشت شرح فوق جهت اطلاع

اداره فرهنگ کردستان فرستاده می‌شود.

رئیس اداره کل باستان‌شناسی - مشکوتو

(این رونوشت هم‌اکنون در پرونده‌های اداره آموزش

پرورش شهرستان سقز موجود است.)

تاریخ امتیاز نامه فوق برابر است با دهم نوامبر سال ۱۹۴۶

بنابراین و بر طبق این سند، در سال ۱۹۴۷ - یعنی یک سال قبل از تاریخ ادعایی باستان‌شناسان خارجی و تأیید ضمنی باستان‌شناسان ایرانی - آقای بی به نام «ایوب ربنو» در این محل به «حفاری تجارتی» زیر نظر اداره کل باستان‌شناسی اشتغال داشته، آیا دیگر کسی باور می‌کند که آقای گذار، مدیر کل

باستان‌شناسی ایران، از این موضوع بی‌اطلاع بوده و فقط در سال ۱۹۴۹ از آن با خبر شده است؟ آیا همین یک سند، تمام آنچه را که آقایان باستان‌شناسان خارجی رشته‌اند و آقایان باستان‌شناسان داخلی برای ما بافته‌اند، پنبه نمی‌کند؟ اگر نمی‌کند اجازه بدهید ادامه دهیم.

البته ممکن است این توهم پیش آید که فرضاً آقای ایوب ربنو، نه در همان تاریخ، بلکه در سال بعد، اقدام به حفاری کرده و کشف تصادفی - توسط طوفان یا پسر بچه چوپان - در این فاصله صورت گرفته است. اما غیر از شواهد، مدارکی نیز در دست است که نشان می‌دهد حفاری بلافاصله آغاز شده است. خوانندگان قطعاً می‌دانند که هوای کردستان کوهستانی و سرد است و زمستان آن زود آغاز می‌شود. کسی که امتیاز حفاری را در وسط پاییز می‌گیرد، و امتیازنامه هم به صراحت فقط تا پایان سال، یعنی روی هم رفته چهار ماه و بیست و دو روز اعتبار دارد، معلوم است که برای او وقت تنگ است و فرصت کم و به طور قطع بلافاصله اقدام به کار می‌نماید. وانگهی، مدارکی موجود است که نشان می‌دهد نه تنها حفاری صورت گرفته، بلکه نخستین اشیاء کشف شده در تاریخ ۲۵/۹/۲۸ یعنی هنوز در سال ۱۹۴۶ تنها یک ماه و نیم پس از صدور امتیازنامه تلگرافی به تهران اطلاع داده شده. متن تلگرام چنین است:

تلگراف. تهران. فرهنگ - باستان‌شناسی. طبق اطلاع در حفاریات زیویه چند عدد تیرکمان آهنی، النگو، پابند، سردیگ مفرغی، سرپاره‌ای جانوران گلی، و دو قطعه فلز مفرغی کشف، نماینده آقای ربنو اسدالله جواهری متعهد شد این اشیاء را به اداره عتیقات تحویل دهد. ۲۵/۹/۲۸-۴۰۲۷. علانی.

تاریخ تلگرام فوق برابر است با ۱۹۴۶/۱۲/۱۹. متن آن نیز در پرونده زیویه در اداره فرهنگ شهرستان سقز موجود است. اما چهار روز پیش از تلگرام فوق، یعنی در ۲۵/۹/۲۴ برابر با ۱۹۴۶/۱۲/۱۵ صورت مجلسی نوشته شده و در آن آمده است که اشیاء کشف شده را صورت برداری کرده و به نماینده صاحب امتیاز تحویل داده‌اند.

با آنچه گفته شد، آیا دیگر چه کسی می‌تواند ادعا کند که اصولاً در تپه زیویه می‌توانسته کشف تصادفی صورت گیرد، به وسیله طوفان یا پسر بچه چوپان؟ اگر این حرفها درست است، در آن صورت باید انتظار داشت که مقامات محترم باستان‌شناسی کشور تحقیق کنند و به ملت ایران، یعنی صاحبان اصلی این گنجینه، توضیح دهند و روشن کنند که این دروغ را چه کسی ساخته و چگونه بوده که آقایان که ایرانی بوده‌اند و باستان‌شناس بوده‌اند و در سازمان باستان‌شناسی دست‌اندرکار بوده‌اند، همگی

بدون هیچ استثنائی این دروغ را پذیرفته و حتی به وسیله ترجمه، آن را اشاعه داده‌اند؟ باری ادامه می‌دهیم.

چیزی که مسلم است این است که دارنده امتیاز - آقای ایوب ربنو - قبلاً نسبت به این تپه شناسایی کامل داشته. چگونه؟ معلوم نیست و شاید هرگز هم معلوم نشود. اما نکته مهمتر این که در این حفاری تجارתי واقعاً مثل این است که تپه را شخم می‌زده‌اند و هر چه بوده از میان می‌برده‌اند. در صورت جلسات مربوط به اشیاء یافت شده - چه نزد کیخسروی و چه در پرونده اداره فرهنگ سقز - مکرر برمی‌خوریم به اشیایی که بر اثر اصابت کلنگ حفاران شکسته شده. به طور خلاصه در کار حفاری آقایان هیچ ضابطه علمی وجود نداشته، گویا آنها فقط به دنبال اشیاء قیمتی - طلا و نقره و جواهرات - بوده و ظاهراً آنچه هم پیدا کرده‌اند برده و فروخته‌اند (حتی به موزه ایران باستان) و ساختمانها را خراب کرده‌اند. معلوم است که برای حفاری تجارتي ساختمان ارزشی ندارد. با این همه اشیاء نفیس و گرانبهایی که در موزه‌های جهان از زیویه وجود دارد، جالب این است که در صورت جلسات موجود به ندرت از قطعات بسیار کوچک طلائی ذکری شده است. در این صورت جلسات فقط اشیاء سفالی و مفرغی دیده می‌شود و بس. برگردیم به اصل موضوع. مسلم است که آقای ربنو به این سادگی از زیویه دست بردار نبوده و از تاریخ ۲۵/۱۱/۱۳، تقاضای جدید امتیاز حفاری را نموده و کمتر از یک ماه بعد، یعنی بیست روز مانده به پایان مدت امتیاز نامه اول، امتیاز نامه دوم صادر می‌گردد:

شماره ۲۵/۱۲/۱۱-۴۶۹۵۱/۲۶۱۱

عطف به نامه مورخ ۲۵/۱۱/۱۳ به طوری که درخواست نموده‌اید بر طبق مقررات و مواد قانون و آئین‌نامه عتیقات پروانه حفاری شماره ۳۳۷۱۹/۱۷۷۵-۲۵/۸/۲۰ به نام شما در زیویه از محال سقز با تمام شرایط مندرجه در آن تا پایان سال ۱۳۲۶ تمدید می‌گردد.

از طرف وزیر فرهنگ - امضاء

(این سند نیز در پرونده زیویه در اداره فرهنگ شهرستان سقز

نگهداری می‌شود)

با توجه به کندی کار در سازمانهای اداری ایران جالب است که کار ایوب ربنو به سرعت می‌گذرد و تردیدی برای آشنایان به سیستم کاغذبازی یا بوروکراسی ایران باقی نمی‌گذارد که عوامل دست اول و بسیار مهمی در دستگاه اداری وزارت فرهنگ و باستان‌شناسی وقت از او حمایت می‌کرده و هوای او را داشته‌اند. به طوری که از تقاضای تجدید امتیاز تا صدور امتیازنامه حتی یک ماه نیز نمی‌گذرد.

بنابر این، حداقل آقای ربنو از ده نوامبر ۱۹۴۶ تا ۱۴ مارس ۱۹۴۷ (یعنی از ۲۵/۸/۱۹ تا آخرین روز سال ۲۵) در زیویه مشغول به حفاری بوده است (والبته این حفاری دوازده سال ادامه پیدا کرده ولی فعلاً ما با آن کار نداریم). نماینده او، اسدالله جواهری، که توسط خود او و طی نامه‌ای به اداره فرهنگ سقز معرفی شده و نیز دهها کارگر شب و روز تحت نظر این آدم و با نظارت نماینده فرهنگ سقز مشغول ویران کردن تپه باستانی و ساختمانهای آن بوده‌اند. اکنون از آقایان باستان‌شناسان خارجی و باستان‌شناسان داخلی می‌پرسم، در چنین وضعیتی چگونه یک بچه چوپان به‌طور تصادفی توانسته است در مقابل چشم صدها کارگر و نمایندگان محترم باستان‌شناسی، این گنجینه عظیم را کشف کند و روستاییان زیویه هم پنهینند و با خیال راحت و درواز چشم اغیار بی‌رحمانه و وحشیانه آنها را قطعه قطعه و بین خود تقسیم کنند؟ اصلاً چنین کاری ممکن بوده است؟ آیا این دروغ‌سازی و قبیحانه برای آن نبوده که بتوانند آنچه یافته‌اند با خیال راحت به فروش برسانند، حتی به‌خودمان؟ یعنی به موزه ایران باستان؟ و آیا باورکنندگان این دروغهای بی‌شرم و آزر مسئولان باستان‌شناسی نبوده‌اند؟ ما با ارائه این چند سند نشان داده‌ایم که در سراسر سال ۱۹۴۷ میلادی عوامل آقای ایوب ربنو در این محل مشغول حفاری بوده‌اند، یعنی به عبارت دیگر ممکن نیست این گنجینه در این سال به‌طور تصادفی کشف شده باشد. در کشف گنجینه و تاریخ کشف آن همه متفق‌القولند و اختلافی نیست.

حال که ثابت شد که گنجینه زیویه جز به وسیله حفار صاحب امتیاز، به وسیله دیگری کشف نشده و فروش آن و به خارج رفتن آن توسط ایوب و عوامل او صورت گرفته، به این سند نیز توجه بفرمایید.

۱۴۰۱-۲۷/۵/۲۴

آقای ایوب ربنو. مدتی است که پروانه حفاری مجدد زیویه به نام شما صادر شده و گزارش اقدامات و نتایج حاصله از کاوش‌های اخیر خود را به اطلاع این اداره رسانیده‌اید و این موضوع با حسن نظر این اداره درباره شما و چگونگی عملیات شما مغایرت دارد. لازم است هر چه زودتر اداره باستان‌شناسی را از چگونگی عملیات و استخراجات خود مستحضر دارید. ضمناً اضافه می‌نماید که کاوشهای شما در محل باستانی نامبرده بایستی کاملاً تحت نظر و مراقبت اداره فرهنگ کردستان انجام گیرد و ترتیب دیگری البته عمل نخواهد شد که به‌طوری که می‌دانید مورد موافقت اداره کل باستان‌شناسی نمی‌باشد. رئیس اداره کل باستان‌شناسی.

این سند نیز در اداره فرهنگ شهرستان سقز موجود است از این نامه چند موضوع مستفاد می‌شود:

(۱) امتیازنامه مجدد تا پایان ۱۳۲۶ اعتبار داشته ولی از این نامه معلوم می‌شود که ایوب در سال ۱۳۲۷ هم به‌کار مشغول بوده و نامه فوق در واقع جنبه رسمی بدان داده است؛

(۲) ایوب گزارش کار خود را از تاریخ صدور امتیازنامه دوم (۲۵/۱۲/۱۱ تا ۲۷/۵/۲۳) به اداره باستان‌شناسی نداده آقایان یک سال و نیم بعد به فکر افتاده‌اند؛

(۳) آیا در فاصله امتیاز دوم و تاریخ این نامه، آن «کشف تصادفی» صورت نگرفته و نامه بالا در واقع ارتباط بدان پیدا نمی‌کند؟

صورت مجلس جالب دیگری در پرونده اداره فرهنگ شهرستان سقز موجود است که بسیار مهم و شایسته توجه است این صورت مجلس در تاریخ ۲۸/۱۲/۲۸ و در تهران تنظیم شده مربوط است به تقسیم اشیاء کشف شده در زیویه بین موزه ایران باستان و آقای ربنو. از امضاء کنندگان این صورت مجلس اشخاص زیر را می‌توان نام برد: (۱) مدیر کل باستان‌شناسی، آندره گدار؛ (۲) رئیس اداره باستان‌شناسی، محمد تقی مصطفوی؛ (۳) بازرس فنی علی حاکمی (نشریه فرهنگ سقز، ص ۱۷). حال چگونه می‌توان پذیرفت که آقای گدار در سال ۱۹۴۹ (برابر ۱۳۲۸) از «کشف تصادفی» زیویه اطلاع پیدا کرده است؟ (نگاه کنید به مطلبی که ا ص ۱۱۰ کتاب آقای واندنبرگ پیش از این نقل کردیم. جالبتر از این ابلاغ دیگری است برای آقای ربنو که واقع خواندنی است:

آقای ایوب ربنو

در جواب نامه مورخ ۳۱/۳/۱۷ [معلوم می‌شود حفاری هنوز ادامه دارد] با توجه به خدماتی که درباره جمع‌آوری گنجینه زیویه کردستان به عمل آورده‌اید و ضمناً چند سال است در محل مزبور به حفاری تجارتمبادرت نموده، متحمل خساراتی گردیده‌اید لذا به شما اجازه داده می‌شود که در محل زیویه و اطراف آن به شعاع پنجاه کیلومتر با اطلاع اداره فرهنگ کردستان... به حفاری تجارتمبادرت نموده و از نتیجه وزارت فرهنگ ر مستحضر دارید. اعتبار این اجازه از تاریخ صدور تا مدت یک سال شمسی است. از طرف وزیر فرهنگ. دکتر فرساد.

ملاحظه می‌فرمایند خدمات آقای ربنو چقدر مهم بوده که چنین ابلاغی، در واقع به‌عنوان دستمزد غارت آثار تاریخی و فرهنگی ما، برای ایشان صادر شده است. البته، طبق نوشته کیخسروی، این شخص در همان زمان در

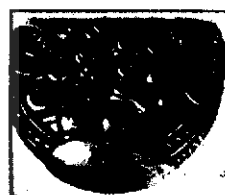
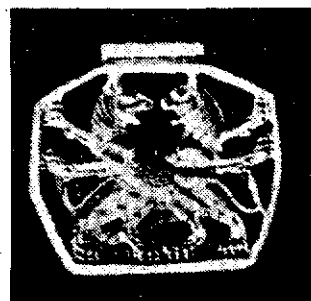
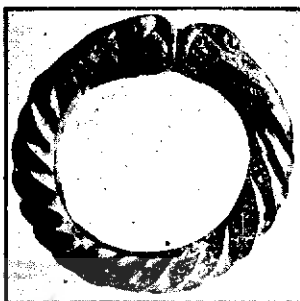
نقاط دیگری نیز امتیاز حفاری داشته است از آن جمله در «قبلاتو» به مدت دوازده سال حفاری می کرده، «و در فاصله سالهای ۱۳۲۶ تا ۱۳۴۰ در آن واحد در هفده منطقه باستانی حفاری تجارتي نموده. محاکمات شش ساعته ایوب در کمیته شماره ۲ انقلاب و برگ بازجوئی که به امضاء ایوب رسیده مؤید این ادعا می باشد» (ص ۷۵ کتاب حاضر). ما امید داریم که اداره باستانشناسی، چنانکه پرونده ای در این مورد وجود دارد، صحت و سقم این ادعا را برای اطلاع ملت ایران روشن کند.

باز هم این پرسش مطرح می شود که چرا و به چه سبب، از آقای گدار و آقای گیرشمن گرفته تا دیگران و حتی استادان باستان شناس ایران، همه و همه يك صدا و يك آهنگ، روستائیان بینوای زیویه را یا به صراحت متهم به غارت کرده یا با سکوت خود این اتهام را تأیید کرده اند؟ آیا فقط بی اطلاعی در کار بوده؟ به فرض اگر می گفتند گنجینه در سال ۱۹۴۷ (۱۳۲۵) کشف شده، می شد به نحوی قضیه را توجیه کرد، ولی چنانکه دیدیم این وصله به هیچ وجه من الوجوه به سال ۱۹۴۷ نمی چسبد.

بنابراین جای تردید نیست که هر چه در زیویه کردستان پیدا شده، آنچه در موزه های ایران و جهان به نام زیویه وجود دارد، توسط آقای ایوب ربنو و حفاران او کشف شده و با توطئه های مرموز يك باند بزرگ قاچاقچی آثار باستانی از تملك صاحبان اصلی و واقعی آن - یعنی ملت ایران - خارج شده بخشی از آن به موزه ایران باستان فروخته شده (متأسفانه از بهایی که برای آنها پرداخت شده چیزی نمی دانیم. کاش يك مرجع صلاحیت دار به ملت ایران اعلام می کرد که چه مبلغی - و در چه تاریخی - به این قاچاقچیان داده شده که کمی از آن را به صاحبش پس بدهند) و قسمت اعظم آن به خارج از کشور رفته و به موزه های بزرگ و مجموعه های خصوصی فروخته شده است. مرحوم مصطفوی در کتاب خود به نام تلاش در راه خدمت به آثار ملی نوشته است: «علاقه مندانی که مایل باشند نمونه هایی از تلاش های مربوط به خدمات باستانشناسی، خصوصاً در قسمت موزه ایران باستان را درك فرمایند بد نیست به پرونده های مفصل گنجینه زیویه، گنجینه عاج و... مراجعه فرمایند» (ص ۷۲). و آقای کیخسروی می گوید که بارها و بکرات به موزه مراجعه کرده و خواسته پرونده را ببیند، اما پرونده ای وجود نداشته است.

بر سر گنجینه چه آمد؟

مرحوم مصطفوی در همان کتاب، مطالبی درباره زیویه آورده ولی درباره تاریخ و چگونگی کشف مطلقاً سکوت اختیار کرده اما در مورد ورود برخی از اشیاء گنجینه به موزه ایران باستان می نویسد: «گنجینه زر مکشوف در زیویه و گنجینه عاج مکشوف



می کند که در کتاب دیگر خود به نام هگمتانه دوشیء نفیس و مهم یکی «کاسه طلا به نام داریوش و دیگری خنجر طلای هخامنشی را معرفی کرده و پس از معرفی او، بلافاصله موزه متروپولیتن آنها را به دست آورده است (یعنی از صاحبش که در ایران بود خریداری کرده اند). در ضمن اشیاء نفیس دیگری هم خریده اند که بنا به آنچه آقای ویلکنسون موزه دار آثار باستانی خاور نزدیک آن موزه در مقاله ای نوشته اند: «نفیس مشروحاً ذیل... در اختیار موزه متروپولیتن امریکا در آمده است:

(۱) صفحه دارای نقش برجسته دو شیر بالدار با یک سر درخت زندگانی از طلاهای مکشوف در زیویه؛

(۲) قطعه نقش برجسته عاج که مردی را سوار بر اسب در حال از پای در آوردن شیر نشان می دهد از آثار مکشوف در زیویه؛

(۳) صفحه طلا دارای سه ردیف نقش برجسته حیوانات بالدار با سرهای مختلف انسان یا پرنده یا شیر شاخدار یا بزکوهی درخت زندگانی در وسط آنها از آثار مکشوف در زیویه؛

(۴) قطعه طلا مشتمل بر نقش برجسته کوچک حیوانی شبیه گاو که به صورت مدور به خود پیچیده است (؟)؛

(۵) النگوی طلا دارای دو مجسمه سر شیر در طرفین و نقش برجسته چهار شیر در وسط از آثار مکشوف در زیویه؛

(۶) قطعه شکسته از صفحه طلا دارای نقوش برجسته چهار شیر در وسط از آثار مکشوف در زیویه» (ص ۱۱۳).

شگفتا که با وجود اینکه از آفتاب روشن تر بوده که همه اینها در حفاری تجارتنی آقای ایوب ربنو به دست آمده و توسط او در عواملش از ایران خارج شده، یک نفر به خود زحمت نداده که بررسی این یغماگرها کار کیست. ما نشان دادیم که کشف تصادفی این گنجینه دروغ محض است و امتیاز حفاری را مقامات رسمی صادر کرده اند و بی تردید مقامات باستان شناسی هم نمی توانسته اند از آن امتیاز نامه ها بی اطلاع بوده باشند.^۸ چگونه است که در این مورد هیچ اقدامی نکرده اند و تنها به این مطالب اکتفا شده است؟ مسلم است که از طرف این بنده مطمئناً قصد اتهامی برای هیچ کس وجود ندارد، اما «آخر کم از آنکه دست و پای بزنم»؟ آیا من به نام یک ایرانی که هر تکه از آن آثار با تاریخ و فرهنگ و تمدن و حیثیت و شرافت ملی و قومیش بستگی دارد حق ندارم این را بررسی کنم - چه کار دارم که مسؤولان زنده اند یا مرده - که این دیگر چه داستانی است؟ چه توطئه ای در کار است که دزیده اند و برده اند و خورده اند و آبی هم بالای آن، و به عنوان دستمزد، روستاییان بیچاره را هم به غارت و چپاول و بیرحمی و وحشی گری متهم کرده اند؟ من حالا که به نوشتن این سطور مشغولم، تازه می فهمم که چرا کیخسروی در سراسر کتابش، تا این حد عصبانی است. چرا همه را از ریز و درشت متهم می کند و

در همان محل و ظروف کاشی و سفالی بی نظیر قرن هشتم پیش از میلاد که از آنجا به دست آمده و در اثر چه مجاهدتها و فداکاریها و مخرجی بالاخره نصیب موزه ایران باستان گردیده است، از افتخارات این مؤسسه علمی به شمار می رود. و ارزش آنها در آینده بیشتر و بهتر معلوم خواهد شد» (ص ۶۶).

پیدا است که آن مرحوم، به هر حال، به اهمیت و عظمت این آثار واقف بوده ولی با کمال تأسف روشن نمی کند که آن مجاهدتها و فداکاریها برای به دست آوردن آثار چه بوده و از چه کسانی و به چه مبلغی خریداری شده است. در حاشیه مطلب فوق نکته دیگری می آورد که به گنگی و سردرگمی مطلب می افزاید. «گنجینه عاج که از نفیس منحصر به فرد جهان است بر اثر واقع بینی جناب آقای ابوالحسن ابتهاج... و همکاری ذیقیمت آقای مهندس فروغی به موزه ایران باستان وارد شده» (حاشیه همان صفحه). متأسفانه دست ما نه تنها از گنجینه زیویه، بلکه از دامن مرحوم مصطفوی هم کوتاه است که در یابیم مقصود از این «واقع بینی» و «همکاری» ذی قیمت آقایان مذکور چیست و چه ارتباطی با وارد شدن گنجینه به موزه ایران باستان دارد. تنها احتمال می دهیم که این آقایان «فروشنده» بوده اند، زیرا طبق نوشته مرحوم مصطفوی، در همان کتاب (ص ۱۴۱) مهندس فروغی در مجموعه خصوصی خویش از آثار زیویه داشته است.

نکته جالب این است که آقای ایوب ربنو برای مرحوم مصطفوی ناشناس نبوده. به هنگام مسافرت آرتور اپهام پوپ، مؤلف کتاب معروف بررسی هنر ایران (در شانزده جلد) به ایران در سال ۱۳۲۴، یک عکس دسته جمعی، به اتفاق باستان شناسان ایرانی و خارجی به یادگار برداشته شده است. این عکس را مرحوم مصطفی در کتاب یاد شده چاپ و اشخاص آن را معرفی کرده است. نفر دوم در این عکس «ایوب ربنو» است که آن مرحوم در معرفی او نوشته اند: «ایوب ربنو عتیقه شناس مشهور ایران و بازرگان عتیقه» (ص ۷۴). در همین تصویر، خود مصطفوی، به عنوان رئیس باستان شناسی معرفی شده است. مجدداً یادآوری می کنم که عکس متعلق به سال ۱۳۲۴ است ولی خود کتاب ده سال بعد یعنی در سال ۱۳۳۴ منتشر شده است. مرحوم مصطفوی در جای دیگر این کتاب (ص ۱۱۳) اشاره

به آنها می‌تازد. من مدت کمی است از این ماجرا مطلع شده‌ام و او سی سال است که به این درو آن در می‌زند، و دست کم می‌خواهد يك مقام رسمی پیدا شود و هم ولایتی‌های بیچاره و مظلوم او را از اتهام دزدی و وحشی‌گری تبرئه کند و هیچ کس به حرفش گوش نداده. حتی پس از انقلاب، که «ایوب ربنو» را به کمیته شماره ۲ انقلاب کشانده و چند ساعت مورد بازجویی قرار گرفته. ولی آن جناب هم اکنون معلوم نیست در کجای دنیا مشغول آب خنک خوردن است و به گفته کیخسروی در اسرائیل موزه‌ای از آثار به غارت برده از ایران تأسیس و به دولت اسرائیل هدیه کرده است (!)

مرحوم مصطفوی در همان کتاب (ص ۱۳۰) می‌نویسد: «هم اکنون يك عدد بشقاب نقره بزرگ که قدیم‌ترین و بزرگترین بشقاب نقره است که تاکنون در دنیا ساخته‌اند و همراه نفیس زرو عاج در زیویه کردستان پیدا شده و خوشبختانه در ایران موجود است... و برای فروش به موزه ایران باستان عرضه گردیده» (این بشقاب سرانجام به موزه ایران باستان فروخته شد. به چه مبلغ؟) راستی، خواننده حق دارد از خود بپرسد اگر این گنجینه به تصادف آن هم توسط روستاییان کشف و قطعه‌قطعه شده است، وقتی کسی يك قطعه نفیس آن را به مقامات رسمی ایران، برای فروش عرضه می‌کند، چرا مورد استیضاح قرار نمی‌گیرد، و به قول معروف از او نمی‌پرسند «از کجا آورده‌ای؟» چرا از فروشندگان «گنجینه عاج منحصر به فرد» زیویه چنین سؤالی نشده و نخواسته‌اند پی ببرند که قسمتهای دیگر آن چگونه و به دست چه کسانی از ایران خارج شده است؟ قبلاً از کجا اطمینان داشته‌اند که این شیء به زیویه تعلق دارد؟

بر سر دیگر آثار باستانی ایران چه آمده است؟

غارث آثار ذی‌قیمت زیویه توسط غارتگران داخلی و خارجی ما را وادار می‌کند که از خود سؤال کنیم که راستی ماجرای این گنجینه يك ماجرای استثنائی در تاریخ باستان‌شناسی و حفاریات تجارتي آثار کهنسال این ملت است؟ اگر کیخسروی سی سال تمام برای اثبات این نکته که «کشف تصادفی» در کار نبوده و «عتیقه‌شناس مشهور ایرانی و بازرگان عتیقه» یعنی آقای

ایوب ربنو به دستگیری اسدالله... و بالاخره در زیر نظر مقامات مسؤول و با امتیاز رسمی آنان این آثار را پیدا کرده، به یغما برده و اکنون به ریش ما می‌خندد، رنج نبرده بود، آیا اکنون معلومات ما - و بخصوص این بنده - همان نبود که از نوشته‌های آقایان گذار و گیرشمن و واندنبرگ و... داشتیم، و روستاییان زیویه را عامل این تبهکاری و به غارت بردن آثار فرهنگی این مرز و بوم نمی‌شناختیم؟ آیا دهها و صدها، ماجرای دیگر در تاریخ باستان‌شناسی ایران نظیر زیویه وجود ندارد که در آنجا کیخسروی دیگری پیدا نشده که زندگیش را صرف تبرئه هم ولایتی‌های دهن آلوده و یوسف ندریده خود کند؟ به هر در بزند و ناامید بازگردد تا سرانجام مجبور شود دست به قلم ببرد و کتابی بنویسد؟... اجازه بدهید از کتاب کیخسروی آمارهایی را نقل کنیم:

کیخسروی از سال ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۷، روی هم رفته ۱۸۸ نامه به مقامات و مراجع مملکتی و روزنامه‌ها درباره زیویه نوشته و ماجرا را شرح داده (ص ۱۷۵ و بعد، سند شماره ۴۱) ولی کسی به دادش نرسیده است. از سال ۱۳۴۰ با چهل و دو نفر از مقامهای مسؤول کشور از نخست‌وزیر گرفته تا وزراء و نمایندگان مجلس و استانداران و روزنامه‌نویسان سرشناس و مشهور کشور ملاقات کرده و آنها را در جریان امر قرار داده (ص ۱۸۵، سند شماره ۴۲). گوشها شنیده‌اند، اما به قول معروف تره هم برایش خرد نکرده‌اند. علاوه بر اینها خودش می‌نویسد:

«با تعداد بیشماری از شخصیت‌های فرهنگی و باستان‌شناسی و علاقه‌مندان به آثار باستانی و مسئولان طراز اول ورده‌های پایین سازمانهای اداری و اکثر مدیران جراید و نمایندگان مجلس ملاقات و درباره زیویه مفصلاً بحث نموده‌ام و اسامی آنان را فراموش کرده‌ام ولی بدون شك هر کس را که می‌دانستم احتمال دارد در سر نوشت زیویه مفید باشد دیدار نموده‌ام...» (ص ۱۸۵). و صد البته حرفش به هیچ جا نرسیده است. بیست و پنج روزنامه و مجله مطالب او را که درباره زیویه نوشته بوده است چاپ کرده‌اند (ص ۱۸۷) ولی نتیجه‌ای نگرفته. سرانجام دست به قلم برده.

شده بود. اما برای هزارمین بار در جلسه محاکمه با حضور آقایان حاج مروارید و دکتر شهاب که شش ساعت طول کشید، و ایوب می خواست در قبال مبلغ کلانی حق السکوت از من رضایت بگیرد به او ثابت نمودم که مبارزه من با او هیچ گاه بر سر پول نبوده» (ص ۷۲).

از صفحه ۲۳ به بعد به تفصیل درباره پیدا شدن تابوت بزرگ که تمام اشیاء در آن بوده به نقل از یکی از کارگرانی که در حفاری شرکت داشته - و گویا هنوز زنده است - می گوید و اینکه اسدالله نگذاشته در صندوق را باز کنند به این بهانه که نماینده فرهنگ حضور نداشته و سپس خود و دو نفر از کارگران مورد اعتمادش دور از چشم اغیار صندوق را می شکنند و یک جنازه مومیایی و مقادیر معتابهی ظروف مختلف - همان که به نام گنجینه زیویه معروف است - در آن می یابند، اشیاء را در نقطه دیگری پنهان می کنند ولی جسد را برای دیدن کارگران (به عقیده کیخسروی برای منحرف ساختن ذهن آنان) به معرض نمایش می گذارند. کیخسروی که در آن هنگام ده ساله بوده و همه روز برای تماشای کار حفاران در آن حول و حوش پرسه می زده در این باره می نویسد:

نگارنده که همراه آقای امامی - نماینده فرهنگ سقز - برای صرف نهار رفته بودم وقتی به بالای کوه رسیدم اسدالله را دیدم که کنار جسد مرده ای که گوئی تازه دفن شده و از سفیدی برق می زد ایستاده است و برای کارگران درباره مرده حرف می زند. من ده ساله بودم و کوچکترین و کم سن و سال ترین کسانی بودم که در آن جمع حضور داشتم. جسد مرده بقدری سالم بود که گوئی انسانی است که تازه به خواب رفته و اگر صدایش بزنید از خواب خواهد پرید. (ص ۲۸)

متأسفانه، بعدها کوچکترین اثری و خبری از این مومیایی در هیچ جا شنیده نشده است. این را که دیگر خود کیخسروی به چشم دیده. چه بر سر این مومیایی آمده؟

خاتمه و نتیجه

کتاب همچنین حاوی نظریاتی است درباره مطالب تاریخی که ترجیح می دهم درباره آن صحبتی نکنم. نگارنده با وجود قلت بضاعت نمی تواند با آقایان گیرشمن و گذار و واندنبرگ و دیگران درباره تعلق این آثار به سکاها و مانتائی ها و... هم عقیده باشد. وقتی داریوش، برای ساختن و تزیین کاخ خود از زرگران ماد به کار می گمارد، آیا این نشانه پیشرفت این صنعت در سرزمین ماد نیست؟ گیرشمن که از «شهرت زیاد جواهرسازان ماد» صحبت می کند و نیز می گوید که «پارچه بافی مادها» مشهور بود چگونه

دردهای نویسنده

کیخسروی سابقه ای در نویسندگی ندارد، تاکنون کار تحقیقی نکرده، با روش کار آشنا نیست و خود نیز هیچ گونه ادعایی در این زمینه ندارد. تنها خواسته که پس از سی سال تلاش، لااقل مردم وطنش را در جریان یک ماجرای دردآلود دزدی آثار باستانی ایران که بی سابقه هم نیست و از زمان ناصرالدین شاه و اعطای امتیاز به فرانسویان سابقه رسمی دارد، قرار دهد. اما تفاوتی که در بین است این است که فی المثل در جریان بردن آثار شوش به موزه لوور - مخصوصاً آن آجرهای مینایی بی نظیر که بدون اغراق، دیدن آن در خانه بیگانه دل هر ایرانی را آتش می زند - هیچ کس مردم بیگناه و دهاتیهای ساده دل ما را به دزدی و وحشی گری محکوم نکرده، اما اینجا درد، یکی و دو تا نیست. خانه ما را غارت کرده اند و خودمان را متهم به دزدی آن هم همراه با بی رحمی و وحشی گری. کیخسروی خودش یکی از اهالی ده زیویه است. از نوشته اش عصبانیت می بارد و برای کسانی که به درد او آشنا نیستند، بوی تعصب از آن برمی خیزد، و با کمال تأسف باید گفت که همین عصبانیت سبب شده است که بسیاری از خوانندگان کتاب نتوانند منظور واقعی او را از این همه جوش و خروش و تقلا و کشمکش دریابند. کاش کیخسروی پیش از چاپ کتاب با چند نفر از اهل فن مشورت می کرد. نمی دانم، شاید هم همین کاری که کرده، بهتر از هر کار دیگر بوده است.

از صفحه ۷۰ کتاب، درد دل او شروع می شود. چگونه به ماجرا پی برد. چگونه خواستند او را تطمیع کنند. ایوب رینو «حاضر شده بود به پول آن زمان نود هزار تومان به من حق السکوت بدهد. امتیاز حفاری زیویه را به نام من بگیرد... در ماه بین سی تا چهل هزار ریال به من حقوق بدهد، در نصف آثاری که به دست می آید مرا شریک نماید... اما من هیچ گاه بخاطر گرفتن پول و ثروت دنیایی علیه او بها نخاسته بودم» (ص ۷۱). ماجرا حتی به بعد از انقلاب هم رسیده و او ایوب را به کمیته شماره ۲ جلب کرده، به قول خودش «به پای میز محاکمه». در آنجا هم «حتی حاضر شده بود چهار میلیون تومان به من حق السکوت بدهد. او در کمیته گفت که دوبار از دست من سکنه کرده و چون تنها شاکای او من بودم هر مبلغی می خواستم حاضر به پرداخت آن

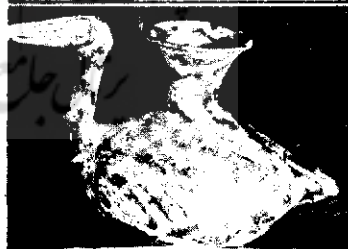
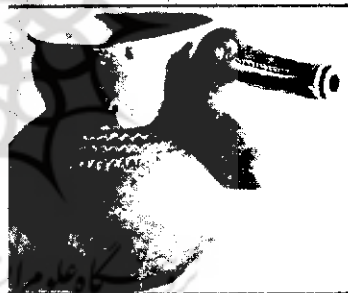
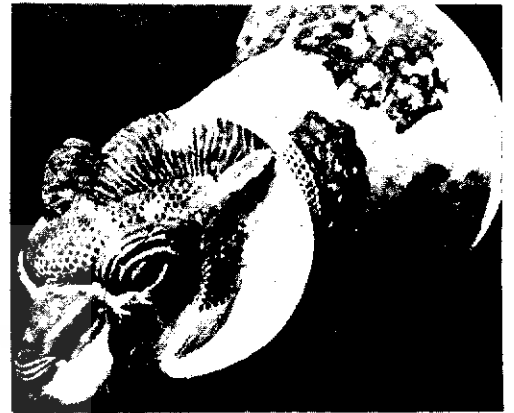
است که آثار پیدا شده در قلب سرزمین ماد را به «سکاه» و «مانتائی‌ها» نسبت می‌دهد؟ در این باره باید طی مقاله‌ی جداگانه‌ای صحبت کرد و اکنون فقط مانده است که نتیجه کلی از این بحثها را در معرض دید خوانندگان قرار دهیم و نیز از مسؤولان محترم باستان‌شناسی بخواهیم که در صورت امکان نظر خود را در این باره با توجه به عرایض بالا و پرونده‌های موجود به صراحت اعلام دارند، و حالا که نمی‌شود آثار را بازگرداند دست کم به طور رسمی اعلام کنند که آیا این حرفها حقیقت دارد یا خیر؟

(۱) هیچ‌گونه تردیدی وجود ندارد - با توجه به اسناد چاپ شده در کتاب و نیز اسنادی که در نشریه فرهنگ سفر آمده و ما تنها بخش کوچکی از آن را نقل کردیم - که گنجینه زیویه به‌طور تصادفی کشف نشده زیرا یک سال پیش از تاریخ ذکر شده (۱۹۴۷) - برابر ۱۳۲۷ هـ. ش) آقای ایوب ربنو با در دست داشتن امتیاز رسمی حفاری از مقامات مسؤول باستان‌شناسی کشور وزیر نظر نماینده فرهنگ سفر، در همان محل مشغول حفاری بوده و اشیاء کشف شده توسط آنان صورت‌مجلس و سپس تحویل اسدالله جواهری نماینده صاحب امتیاز می‌شده که برود به تهران و تحویل اداره باستان‌شناسی نماید.

(۲) ما نمی‌دانیم که اسدالله جواهری، که اشیاء را تحویل می‌گرفته و به تهران می‌آورده واقعاً آنها را به باستان‌شناسی تحویل می‌داده است یا نه؟ امیدواریم اگر هنوز پرونده زیویه در بایگانی باستان‌شناسی محفوظ مانده است، مسؤولان کنونی آن سازمان برای اطلاع ملت ایران، در این باره توضیح دهند.

(۳) هر شیء باستانی که در موزه‌های جهان، تحت عنوان «پیدا شده در زیویه» وجود دارد، تنها و تنها می‌توانسته از طریق اسدالله جواهری نماینده ایوب و شخص او، با واسطه یا بی‌واسطه به آن موزه‌ها راه پیدا کرده باشد و لاغیر. به عبارت دیگر در آن شرایط که کارگران مشغول حفاری بوده‌اند و اسدالله جواهری هم به عنوان نماینده صاحب امتیاز در کنار آنان بوده و حفاریها را اداره می‌کرده است، هیچ‌کس دیگری نمی‌توانسته این همه اشیاء نفیس را از آنجا خارج کند. اگر این نظر درست نیست امیدوارم مقامات محترم باستان‌شناسی ما را از اشتباه بیرون آورند.

(۴) چون ثابت شده است که کشف گنجینه به تصادف نبوده، این شایعه - که به حد شایع و اشباع رسیده و همه کتابها و مقالات مربوط به زیویه آن را تقریباً یکسان و یکنواخت نقل کرده‌اند - از کجا سرچشمه گرفته و توسط چه کسی یا چه کسانی جعل پخش گردیده که همه، چه ایرانی و چه خارجی، آن را پذیرفته و مستقیم یا غیرمستقیم نقل کرده‌اند؟ در حالی که می‌دانسته‌اند در همان زمان، امتیازی برای حفاری تجارتنی در آن محل در دست یک «عتیقه‌شناس معروف و بازرگان عتیقه» بوده و او در آنجا به



ترجمه الغارات

مصطفی حنیف

حفاری اشتغال داشته است. تصور من این است که مقامات باستانشناسی می‌توانند با پیگیری موضوع، همه چیز را برای اطلاع ملت ایران روشن نمایند و متهمان حادثه را - چه مرده و چه زنده، چه خارجی و چه ایرانی - به جامعه معرفی کنند. من این مقاله را به امید دریافت توضیحات رسمی از طرف مقامات مسؤوّل باستان‌شناسی پایان می‌هم.

(۱) گذار طبق موافقت نامه ۲۵ مهر ۱۳۰۶ برای مدیریت باستان‌شناسی ایران استخدام و ظاهراً مأموریتش در سال ۱۳۳۶ پایان یافت. آخرین بخش مأموریت او طبق لایحه‌ای که وزارت فرهنگ برای تجدید استخدام او به مجلس داد از اول مهر ۱۳۳۴ به مدت دو سال بود. (مصطفوی، تلاش در راه خدمت به آثار ملی، نشریه باستانشناسی، ص ۶۸).

(۲) ما در نقل این مطالب درباره نظریات ابراز شده باستان‌شناسان خارجی هیچ گونه اظهار نظری نمی‌کنیم و این بدان معنی نیست که آن نظرات را می‌پذیریم. بسیاری از آنها از نظر ما مغرضانه است و نادرست، منتهی اینجا محل طرح آنها نیست.

(۳) مصطفوی این کتاب را در جزو نشریات اداره کل باستانشناسی صورت داده و محل چاپ آن را به اشتباه پاریس نوشته. این کتاب در شهر هارلم هلند چاپ شده است.

(۴) مقصود از سینه‌بند، که مترجم آورده طوق هلالی شکل گردن آویزی است که به وسیله زنجیری به گردن آویخته می‌شده و روی سینه قرار می‌گرفته است.

(۵) این شخص نیز در زیویه حفاری کرده، او به موجب تصویبنامه هیئت دولت، امتیاز حفاری در زیویه گرفته و در مرداد سال ۴۳، به همراه آقایان نفیسی و شهیدزاده، بازرسان فنی اداره کل باستانشناسی به محل رفته. از حفاریهای این هیئت نیز گزارشی از طرف مقامات ایرانی منتشر نشده است. (نشریه فرهنگ سفر، بدون تاریخ، که مجموعه‌ای است از اسناد زیویه و ما باز هم از آن نقل خواهیم کرد).

(۶) دکتر گیرشمن مقدمه‌ای بر این کتاب نوشته و ضمن آن آورده: «مؤلف تا آن اندازه در کار خود دقت به خرج داده که حتی کاوشهای تجارتنی یا قاجاق را نیز مورد مطالعه قرار داده» (ص ب، مقدمه).

(۷) همین بلا را آقای گیرشمن بر سر ۱۴ شهر، در خرابه‌های شوش که بر روی هم و در طول هزاران سال ساخته شده بود آورد. و کسی هم دم نزد.

(۸) شادروان مصطفوی در سال ۱۳۲۴ - طبق شرح زیر عکس مذکور در فوق - رئیس باستان‌شناسی بوده و مشکوتی از ۸ مهر ۲۵ تادی ماه همان سال، به مدت سه ماه این سمت را داشته و پس از او هم به احتمال زیاد مرحوم مصطفوی مسؤولیت‌های مهم در آن سازمان داشته است.

(۹) کیخسروی نوشته است اسکلت، ولی معلوم است که مقصود او جسد بوده است.

(۱۰) گیرشمن. هنر ایران در دوران ماد و هخامنشی. ص ۹۰.

ترجمه الغارات. ترجمه و تألیف محمود افتخارزاده. تهران. مؤسسه فرهنگی رسا. ۹۰ صفحه

یکی از منابع قدیمی و مهم شیعی که در سالهای اخیر به همت استادفقیّد، میرجلال‌الدین ارموی (محدث) به زیورطبع آراسته گردید، کتاب الغارات اثر ابواسحق ثقفی (متوفی به سال ۲۸۳ هجری قمری) است. این کتاب پر ارزش که با زحمات فراوان در کار مقابله و تصحیح به چاپ رسیده برای پژوهشگران تاریخ اسلام و سیرت امیرمؤمنان علی علیه‌السلام سندی معتبر و مغتنم شمرده می‌شود، زیرا در این کتاب در ضمن بحث از غارتهای سپاه معاویه، گوشه‌هایی از حیات شکوهمند و زندگی تابناک علی (ع) و روش اداری و سیاسی و اخلاقی آن بزرگوار ترسیم شده است. شرح زحماتی که استادفقیّد برای تصحیح و چاپ این کتاب کشیده در مقدمه آن آمده است. در اینجا همین اندازه اشاره می‌کنم که محدث ارموی برای یافتن نسخه‌هایی از این کتاب به هر جا که گمان می‌رفته رجوع کرده است و حتی سراغ آن را از کتابخانه راجه مسلمان هندی (محمد مهدی) نیز گرفته ولی متأسفانه از آن «خبری بازنیامده» است! دکتر صلاح‌الدین المنجد، کتابشناس معروف عرب ضمن نامه‌ای به استاد محدث درباره این کتاب می‌نویسد: «لیس له نسخه خطیه معروفه الآن فی ائی مکتبه من مکتبات العالم». یعنی «نسخه خطی و شناخته شده‌ای از این کتاب در هیچ یک از کتابخانه‌های جهان وجود ندارد». البته چنین کتابی را باید ارج نهاد و در بازشناخت تاریخ اسلام و سیرت مبارک امام (ع) از آن به درستی بهره برد، اما متأسفانه با آنکه مدتی نزدیک به ۱۰ سال از انتشار این کتاب می‌گذرد هنوز کسی همت نکرده تا آن را به پارسی برگرداند. * اخیراً جزوه کوچکی (در ۹۰ صفحه) تحت عنوان: ترجمه الغارات به وسیله «مؤسسه خدمات